

علم قاضی در حقوق ایران و فرانسه

مرضیه حیدری^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۰۱ تاریخ چاپ: ۱۴۰۴/۰۸/۳۰

چکیده

علم قاضی، آگاهی او از حوادث و اموری است که مبنای دعوی است، به نحوی که او را قادر به صدور رأی کند. مشهور فقهای امامیه بر اعتبار علم شخصی قاضی (چه در حق الله و چه در حق الناس) به طور مطلق اتفاق نظر دارند و آن را راه مستقلى برای اثبات دعوی می‌دانند؛ اما برخی از دلایلی که فقها به آن اشاره کرده‌اند؛ نه تنها دلیل کافی بر اعتبار علم قاضی ندارد؛ بلکه می‌تواند عدم اعتبار علم قاضی را نیز ثابت کند. قانونگذار در ماده ۱۲۵۸ ق.م علم قاضی را در مقام اقامه دلیل بر اثبات دعوی ذکر نکرده است؛ اما ماده ۱۳۳۵ همین قانون، علم قاضی را در صورتی که مستند به اسناد و امارات باشد از ادله اثبات دعوی قرار داده است؛ از طرف دیگر با حذف ماده ۳۵۸ ق.آ.د.م.س که قاضی را از تحصیل دلیل ممنوع می‌داشت و با وجود ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م که اختیارات دادرس را در راستای کشف حقیقت در امور مدنی وسعت بخشیده در حقوق فرانسه پس از کشمکش‌های فراوان بین وکلا و قضات فرانسوی در قرون اخیر به این نتیجه رسیدند که مطالعه ادله نه تنها امری ممنوع و قبیح است؛ بلکه امری ضروری و مفید در کشف حقیقت توسط حقوق بشر است. در این تحقیق با روش تحلیلی - توصیفی به علم قاضی در حقوق ایران و فرانسه پرداخته خواهد شد.

واژگان کلیدی

ادله اثبات، اماره قضایی، علم قاضی.

مقدمه

ادله اثبات و احراز دعوی یکی از اساسی‌ترین موضوعات حقوقی قلمداد می‌شود به طوری که ادله اثبات دعوی در بعضی از کشورها در متون قانونی جداگانه‌ای نگارش می‌شود؛ زیرا برخورداری از قوانین جامع و کامل و محکم در رابطه با ادله اثبات دعوی از جمله عمده‌ترین لوازم اجرای عدالت در هر جامعه‌ای به شمار می‌رود؛ در صورتی که در این خصوص قوانین مؤثری موجود نباشد، نمی‌توان دیگر قوانینی که به حقوق جامعه مربوط می‌شود را بدون هیچ عیب و نقصی اعمال و اجرا نمود؛ مثلاً مجازات مخصوصی راجع به دزدی در قانون مجازات اسلامی در نظر گرفته شده است؛ اینک چنانچه قوانین و مقررات جامع و روشنی در نص قانون جهت احراز جرم مذکور وجود نداشته باشد شمار زیادی از سارقین به جزای مناسب با عمل خویش نمی‌رسند. علم و دانشی که شخص قاضی دارد در بین ادله اثبات دعوی از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ چراکه واقف بودن به علم و دانش قاضی رسیدگی‌کننده به امور حقوقی و بالخصوص امور جزایی می‌تواند تضمینی بر اجرای کامل عدالت حقوقی باشد.

با امعان نظر به نوع نظام حقوقی که در هر کشور وجود دارد علم و دانش قاضی رسیدگی‌کننده با وجود تفاوت‌هایی تحت عنوان یکی از دلایل اثبات دعوی در کنار دیگر ادله واقع می‌شود؛ در این خصوص بررسی نظام‌های گوناگون حقوقی نظیر نظام ادله معنوی و نظام ادله قانونی الزامی است. چیزی که در نظام ادله قانونی مهم است اصدار حکم مطابق با قوانین موضوعه است و دادگاه بایستی مبتنی بر ادله موجود در قانون اقدام به صدور رأی هر پرونده کند؛ اما آنچه که در نظام ادله معنوی یا همان نظام اقناع وجدانی حائز اهمیت است کشف واقعیت بوده و علم و دانش شخص قاضی در خصوص اثبات دعاوی مختلف از اهمیت بسزایی برخوردار است. در نظام مذکور قاضی مجبور به صدور رأی آن هم صرفاً بر طبق ادله‌ای که ارائه می‌شود، نبوده؛ بلکه بایستی از لحاظ وجدانی قانع گردد. مطالعات و بررسی‌های بسیاری در مورد علم و دانش قاضی تحت عنوان یکی از ادله اثبات دعوی و حجیت علم و دانش وی در فقه و حقوق موضوعه انجام شده است. در تحقیق حاضر بر روی نقش، عملکرد و طرق علم قاضی در سه زمینه فقه، حقوق مدنی و حقوق کیفری مطالعه و بررسی صورت می‌گیرد و همچنین به بررسی خصوصیات مورد نیاز در رابطه با علم و دانش قاضی خواهیم پرداخت.

قاضی می‌تواند در جایگاه تصمیم‌گیری در موقعیت‌های مختلف قرار بگیرد؛ چنانچه در زمان تصمیم‌گیری به آگاهی رسیده باشد شرایط بهتری ایجاد می‌شود. آگاهی قاضی مقام مهمی در ادله اثبات دعوی خواهد داشت. این گمان وجود دارد که آیا آگاهی قاضی می‌تواند تحت عنوان یکی از ادله در کنار دیگر ادله قرار بگیرد؛ تا آنجا که در برخی از اسناد حقوقی علم قاضی تحت عنوان ادله اثبات دعوی ذکر نشده است. در قانون مدنی ماده ۱۲۸۵ به ذکر پنج مورد از ادله اثبات بسنده نموده است و انحصاراً در ماده ۱۳۳۵ ق.م. به صورت ضمنی به علم قاضی اشاره کرده است. ماده ۱۳۳۵ ق.م. مقرر کرده است: «توسل به قسم وقتی ممکن است که دعوای مدنی نزد حاکم به موجب اقرار یا شهادت یا علم قاضی بر مبنای اسناد یا امارات ثابت نشده باشد؛ در این صورت مدعی می‌تواند حکم به دعوای خود را که مورد انکار مدعی علیه است منوط به قسم او نماید». این ماده به علم قاضی در حالتی اشاره می‌کند که در اسناد و امارات ادله کافی وجود نداشته باشد و نیاز به قسم در این موضوع احساس می‌شود؛ از طرف دیگر طبق ماده ۷۵۱ ق.آ.د.م. مصوب ۱۳۱۸ قاضی فقط می‌توانست به ادله اظهاری از طرف اصحاب دعوی استناد کند و از کسب دیگر دلایل محروم بود. مطابق این ماده علم قاضی در دسته‌بندی ادله ذکر شده در ماده ۱۲۸۵ ق.م. قرار نمی‌گرفت. این ماده حذف شد و جایگزین آن ماده ۱۹۹

ق.آ.د.م مصوب ۱۳۷۹ شد که در آن مقرر می‌دارد: «قاضی مازاد بر توجه و دقت به ادله اظهاری طرفین می‌تواند هر اقدامی که برای روشن شدن حقیقت لازم است انجام دهد».

قاضی در یک پرونده فردی است که حکم صادر می‌کند وجدان قاضی تأثیر بسزایی در صدور حکم ایجاب می‌کند. یک قاضی برای رضایت وجدان و عدالت باید به دلایل مهم پردازد و سایر ادله را ارزیابی نماید؛ حتی اگر براساس اصول قانونگذاری و مصلحت عمومی حکم صادر می‌کند باز هم علم و آگاهی قاضی در سنجش ادله از اهمیت والایی برخوردار است.

با توجه به اینکه نظام حقوقی ایران برگرفته از حقوق فرانسه است این ضرورت به وجود می‌آید که قانون ایران و قانون فرانسه در خصوص علم قاضی چه مسیری را طی می‌کنند. ماده ۲۱ ق.آ.د.م فرانسه مقرر می‌دارد: «دادرس قادر است رسماً انجام هرگونه ترتیب تحقیقی قابل پذیرش را دستور دهد»؛ در این ماده قانونگذار فرانسه قاضی را جهت حصول علم مجاز دانسته است به هرگونه تحقیق که لازم بداند متوسل شود که این خود بیانگر اهمیت علم قاضی جهت دستیابی به حقیقت است و این موضوع در ماده ۲۵۵ قانون مذکور موردنظر قانونگذار قرار گرفته که در آن اینگونه مقرر می‌دارد: «مادامی که قاضی ادله کافی برای صدور حکم نهایی در اختیار نداشته، می‌تواند به تحقیق و اقدامات روشن‌سازی حقیقت پردازد». تأکید مجدد قانونگذار فرانسه به تحقیق، همگی دلالت بر معتبر بودن علم قاضی جهت کشف حقیقت دارد؛ اما این قید را برای قاضی مقرر داشته که تحقیقات بایستی توسط قانون پذیرفته شده باشد. با توجه به مطالب مذکور سؤال اصلی تحقیق این است که دیدگاه نظام حقوقی ایران و فرانسه نسبت به علم قاضی چگونه است؟

اهمیت علم قاضی

سیستم قضایی که قاضی را ملزم به پذیرش دلایل قانونی می‌کند نظام قضایی قانونی نامیده می‌شود. برخی از این نظام به «اثبات محتمله» تعبیر می‌کنند و آن را راهی برای اثبات دعوی می‌دانند که در آن وسائل ثبوت از نظر کمی و کیفی قانون تعیین می‌شود و قاضی نباید از آن حدود تجاوز کند؛ بلکه باید صادقانه از آن ترتیب پیروی کند کار خواهد کرد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰، ۶). دلیل قانونی دلیلی است که در قانون احصاء شده و موجب اقتناع وجدان دادرس گردیده و یا به او تحمیل می‌شود؛ مانند اینکه گفته می‌شود: «دادرس نمی‌تواند به مفاد سند رسمی بی‌اعتنا بماند و از اجرای آن خودداری کند»، به همین اعتبار برخی این گروه را دلایل «تعبدی یا تحمیلی» نامیده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۹۱، ۲۶)؛ بنابراین قاضی در احراز واقعیت تنها موظف است به ادله قانونی مندرج در قانون رسیدگی کند و از سوی دیگر باید هر یک از ادله مذکور را با توجه به قدرت اثباتی آنکه در قانون تصریح شده ملاحظه و به آن تکیه کند. یکی دیگر از اساتید حقوق نیز به تعبیر مشابه معتقد است که دلایل حقوقی ادله‌ای است که قانون قبلاً برای اثبات امور خاص در نظر گرفته است و قاضی فقط در آن موارد خاص می‌تواند از آنها استفاده کند؛ در این موارد قانون نه تنها شواهدی را که قاضی می‌تواند برای اثبات آن استفاده کند پیش‌بینی می‌کند؛ بلکه محل استفاده، تأثیر و حدود ارزش آن را نیز تعیین می‌کند (داداشی نیاک، ۱۳۹۱، ۲۰).

بنابراین دلایل در این سیستم طبقه‌بندی شده و از نظر اهمیت اول و آخر هستند؛ به عبارت دیگر در این نظام اعتقاد بر این است که اصحاب دعوا فقط باید به دلایل مندرج در قانون استناد کنند و با هیچ دلیلی نمی‌توان دعوی مدنی را اثبات کرد؛ زیرا براساس این دیدگاه هر وسیله‌ای که انسان را به چیزی متقاعد کند به معنای شرعی دلیل نیست. پیروان این مکتب معتقدند قوانین ایران نیز در ماده ۱۲۵۸ ق.م و همچنین مواد ۱۹۴ به بعد ک.ا.د.م نظام حقوقی ادله را انتخاب

کرده‌اند. این بدان معناست که قانون دلایلی را پیش‌بینی کرده است که می‌تواند و باید وجدان قاضی و ثبات هر یک را قانع کند؛ همچنین قاضی نسبت به تحصیل ادله منفعل است (حیدری، ۱۳۹۱، ۲۹).

علم قاضی در دادرسی

ادله اثبات ادعا نقش اساسی در روند دادرسی توسط قاضی دارد. روند صحیح و قانونی اثبات یکی از ویژگی‌های دادرسی عادلانه است. یکی از راه‌های قانونی اثبات دعوی، حکم قضایی است که با توجه به پیشرفت علم از جایگاه و اعتبار خاصی برخوردار است. دلایل فقهی نیز بر مشروعیت امارت قضایی در نزد شرع گواهی می‌دهد و آن را یکی از راه‌های معتبر در اجرای عدالت نشان می‌دهد. با توجه به هر یک از اینها می‌توان یک امارت قضایی جدید کشف کرد. امارت قضایی نباید در روند اثبات حق الله استفاده شود؛ چون اصل پوشش است و فقط برای اثبات حق الناس باید به آن استناد کرد.

۱. حجیت و اعتبار

قبل از پیروزی انقلاب در قوانین مصوب نه به عنوان دلیل و نه به عنوان نتیجه و آثار دلایل اشاره‌ای به علم قاضی نشده بود؛ اما پس از انقلاب به ویژه با تغییرات زیادی که در استانداردهای قضایی به ویژه در مجازات‌ها در موارد متعددی به دانش متعارف قاضی اشاره شد (جعفری لنگرودی، ۱۳۵۶، ۳۷۶). واضح‌ترین ماده‌ای که برای جواز رجوع به علم قاضی استناد شده ماده ۱۰۵ ق.م.ا است. منظور از علم قاضی در ماده فوق علم قاضی صادرکننده رأی است و علم قاضی تحقیق یا دادستان برای حاکم دادگاه حجیت ندارد و دلیل قاطع محسوب نمی‌شود، می‌تواند از امارات باشد (محمدی، ۱۳۸۹، ۷۰).

ماده ۱۲۰ ق.م.ا می‌گوید: «حاکم شرع می‌تواند طبق علم خود که از طرق متعارف حاصل شود حکم کند؛ بنابراین قاضی نمی‌تواند به استناد خواب و رؤیا انشای حکم کند». علاوه بر موارد فوق در مواد ۱۲۸ و ۱۹۹ و بند ۴ ماده ۲۳۱ ق.م.ا به علم قاضی به عنوان طریق ثبوت جرم منجزاً اشاره گردیده است. در نتیجه در مورد علم قاضی و حکم مبتنی بر آن در آیین دادرسی کیفری و قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ (موادی چون ماده ۱۲۸، ۱۹۹ و...) به طور بسیار روشن موادی بیان شده است.

در ادامه لازم به ذکر است از آنجایی که قانونگذار جمهوری اسلامی براساس اصل ۴ قانون اساسی کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و... باید مبتنی باشد. در موازین اسلامی پس از استقرار جمهوری اسلامی ایران با تصویب قانون حدود و قصاص و احکام آن و همچنین قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۶۱ و قوانین بعدی اساسی، تغییرات در ارائه نظام جرایم و مجازات‌ها و رسیدگی به امور کیفری براساس موازین اسلامی و قوانین جزایی ایران با توجه به این تغییرات، علم قاضی در قوانین ایران پیش‌بینی شده بود؛ زیرا قبل از انقلاب در قوانین مصوب هیچ اشاره‌ای به علم قاضی نشده بود. ماده ۲۶۰ قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری که علیرغم تصویب قوانین آیین دادرسی بعدی از جمله قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ و قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، دادگاه‌ها با اصلاحات سال ۱۳۸۱ همچنان به قوت خود باقی است مقرر می‌دارد: «به طور کلی در امور کیفری و جرایم، گزارش کتبی ضابطین دادگستری و اشخاصی که برای رسیدگی به امور کیفری مأمور شده‌اند و اظهارات شهود و کارشناسان معتبر است مشروط بر اینکه ضابط، کارشناسان و شهود حداقل دو نفر باشند و منصفانه است؛ مگر اینکه خلاف علم قطعی قاضی باشد». قانون

مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ که موجب لغو قانون حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱ شده است؛ مانند قانون اخیر، علم قاضی را معتبر دانسته است و همچنین در موارد خاص برای اثبات کلیه جرایم مفاد ماده ۱۰۵ ق.م.ا مصوب ۱۳۷۰ آمده است: «حاکم شرع می‌تواند به علم خود به حقوق خدا و حقوق مردم عمل کند و حدود الهی را اعمال کند و ذکر سند علم لازم است». اجرای حد در حقوق الله به خواست احدی متوقف نمی‌شود؛ اما در حقوق مردم اجرای حد به درخواست صاحب حق متوقف می‌شود که نشان‌دهنده اعتبار علمی قاضی برای اثبات همه جرایم اعم از جرایمی که مستلزم حدود، قصاص، دیات، مجازات‌ها و مجازات‌های بازدارنده است؛ ضمناً در اثبات جرایم سرقت، ضرب و جرح، سرقت و قتل، موضوع مواد ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۹۹ و ۲۳۱ آن قانون از ادله اثبات جرم معتبر محسوب می‌شود.

اگرچه قانونگذار شروع به احصای ادله برخی از جرایم کرده است؛ اما علم قاضی را در کنار سایر ادله ذکر نکرده است. اینها جنایات زنا، شراب‌خواری، جنگ، گدایی و زنا هستند؛ به همین دلیل برخی از حقوق‌دانان تفسیر کرده‌اند در جرایمی که قانونگذار علم قاضی را در احصای ادله جرم ذکر نکرده است به این معناست که جرم فقط از طرق اثباتی خود قابل اثبات است؛ در این زمینه علم قاضی دلیل نمی‌شود و حتی فراتر از این نیز اظهار داشته‌اند که ماده ۱۰۵ ق.م.ا مشمول جرم زنا محصنه است و منظور از حقوق خداوند و حقوق مردم در این ماده، مواردی است که مربوط به جرم زنا محصنه است و لذا این ماده مصداق ندارد و به مورد خاص اشاره می‌کند و به این نتیجه رسیده‌اند که علم قاضی در موارد غیرمجاز از جمله ادله با وجود وضعیت گفته قانونگذار قطعاً حجت نیست و استناد به فقه معروف و نظر فقها نیز در مقام عدم و ابهام و تأخیر و تعارض نصوص قانونی است و قاضی نمی‌تواند مستقیماً به کتب فقهی مراجعه نماید (عظیمی، ۱۳۸۷، ۳۶).

علم قاضی در امور مدنی با امور کیفری تفاوت‌هایی دارد. در امور مدنی علم قاضی در مرحله بررسی «دلیلیت دلیل» بکار می‌آید؛ ولی پس از اثبات دلیلیت، دیگر مجالی برای عدم تمسک به دلایل باقی نمی‌ماند و باید قاضی طبق دلیل قانونی رای دهد؛ مثلاً اگر قاضی اقرار طرف را کذب تشخیص دهد دیگر نمی‌تواند براساس آن حکم کند. راه تشخیص جعلی بودن اقرار یا جعلی بودن شهادت شاهد، علمی است که برای او پدید می‌آید؛ بنابراین برخلاف امور مدنی که علم قاضی در مرحله ثبوت بکار می‌رود در امور کیفری علم قاضی مبنای حکم است و دلیل معتبر و مستقلی برای اثبات حقیقت محسوب می‌شود؛ یعنی علم قاضی هم برای ارزش‌گذاری دلیل و هم در مرحله حکم مبنای و مستند آن قرار می‌گیرد. مشروعیت دلیل بستگی به میزان اطمینانی دارد که برای قاضی ایجاد می‌کند؛ بنابراین حتی اگر دلیلی مانند اقرار و شهادت شهود معتبر باشد، اگر نتواند برای قاضی علم ایجاد کند معتبر نیست. قاضی باید وجداناً این موضوع را تأیید کند که اسناد و مدارک پرونده؛ حتی اگر از اهمیت زیادی برخوردار باشد خواه برای او مفید باشد یا نباشد و اگر آن سند برای او ایجاد علم نکرد سند محسوب می‌شود؛ پس در نظر خدا جایز است و در نزد مردم ضمانت است؛ اما باید گفت که متأسفانه مالک و معیاری برای ارزیابی این موضوع وجود ندارد و قاضی نیز در بیان خود مبنی بر ایجاد علم وجدانی یا عدم آن اذعان دارد.

حجت در اصطلاح فقهی به معنی دلیل است و خاصیت دلیل این است که برای اثبات امری از امور مدنی یا کیفری بکار می‌رود؛ همانگونه که در ماده ۹۶۱ ق.م.ا مقرر شده است که ادله اثبات جرم عبارت است از اقرار، شهادت، قسامه، سوگند و علم قاضی؛ بر این مبنا در مواردی که دعوی کیفری در دادگاه مطرح می‌گردد قاضی به استناد یکی از ادله اثبات دعوی رای مقتضی صادر می‌کند؛ مگر اینکه قاضی علم به خلاف آن داشته باشد؛ در صورتی که علم قاضی با سایر

ادله قانونی در تعارض باشد؛ حتی اگر قاضی از ادله و قرائن موجود در پرونده آگاه باشد آن ادله دیگر اعتباری ندارد و برای قاضی ارزش اثباتی دارد؛ بلکه قاضی براساس علم خود با ذکر و تصریح مستندات علم خود در رد سایر ادله نظر خود را صادر می‌کند؛ در غیر این صورت اگر قاضی علم به دست نیامده آن ادله دیگر معتبر است و قاضی براساس آن حکم قطعی می‌کند؛ ازسوی دیگر قانونگذار در ماده ۳۹۲ ق.م.ا.ج.د. جدید بر حل قانونی در خصوص تعارض سایر ادله با یکدیگر تأکید کرده است:

اولاً: در تعارض اقرار بر شهادت شرعی، قسامه و سوگند دلیل اقرار ارجح و مقدم است؛

ثانیاً: شهادت شرعی نیز بر قسامه و سوگند دلیل ارجح و مقدم است؛

ثالثاً: در تعارض ادله با یکدیگر در درجه اول، علم قاضی است. در مراتب بعدی اقرار و سپس شهادت و در نهایت قسامه است (زراعت، ۱۳۹۲، ۳۵۳).

۲. توان اثباتی علم قاضی

قانونگذار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۱ نسبت به دلایل اثباتی موضع روشن تری اتخاذ کرده و با جعل ادله اثبات دعوی و ضوابط حاکم بر آنها در قسمتی جداگانه از قانون، اظهارنظر را ساده و تسهیل کرده است. این موضوع تا حدودی توضیح اینکه قانونگذار ۱۳۹۱ در ماده ۱۶۱ ادله جرم را برشمرده است. در ماده مذکور تصریح شده است که ادله جرم شامل: اقرار، شهادت، سوگند و سوگند در موارد مقرر در قانون و علم قاضی است؛ اما به یک نظر علم قاضی در قید شده است. ترتیبی که بعد از سایر ادله ذکر شده است که ممکن است قانونگذار آن را دارای ارزش اثباتی تلقی کند؛ اما نسبت به سایر ادله کمتر است و به معنای دیگر، ظاهراً در این ماده که علم قاضی، هم وزن و هم عرض سایر ادله است شواهدی ذکر شده است؛ اما توجه به سایر مطالب مربوط به بحث در قانون سال ۱۳۹۱ نشان می‌دهد که قانونگذار ما نظام ادله معنوی را در مجازات‌ها برگزیده است. این نتیجه براساس موادی از قانون است که اقرار را کافی و جامع ندانسته و مانعی برای صدور حکم محکومیت مفید نمی‌داند؛ مثلاً ماده ۱۷۱ ق.م.ا.ج.د. براین اساس مقرر داشته است: «هرگاه متهم اقرار به ارتکاب جرم کند، اقرار او صحیح است و نوبت به ادله دیگر نمی‌رسد» و ادامه داد: «مگر اینکه با بررسی قرائن و مغایر با مفاد اقرار داشته باشد»؛ در این مورد دادگاه رسیدگی و ادله و امارات علیه اقرار را در رأی ذکر می‌کند. این ماده دقیقاً منطبق بر ماده ۱۹۶ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۳۵ است؛ بنابراین قانونگذار در این ماده تصریح می‌کند: «هرگاه متهم اقرار به ارتکاب جرم کند و اقرار او روشن باشد و هیچگونه شبهه‌ای ایجاد نکند ادله و امارات نیز این معنا را تأیید می‌کنند و دادگاه نسبت به صدور رأی اقدام می‌کند و در صورت انکار یا سکوت متهم و یا وجود شبهه در اقرار یا تعارض با سایر ادله، دادگاه شروع به رسیدگی می‌کند و شهود و مطلعین و متهمان و سایر ادله را نیز ملاحظه خواهند کرد»؛ بنابراین در نظام تشریعی بعد از انقلاب اسلامی با الهام از ویژگی‌های دادرسی اسلامی از جمله قاعده «تحدید حدود الشبهه» و لزوم اقرار وجدان و یقین قلب برای قاضی می‌توان گفت که روش اثبات اخلاقی همچنان جایگاه خود را در حقوق جزا حفظ کرده است (معرفت، ۱۳۹۴، ۳۱۳). شورای عالی قضایی در تأیید این موضوع طی بخشنامه‌ایی به قضات متذکر گردیده: «اگرچه در برخی از جرایم، نحوه اثبات دعوی در قانون ذکر شده است؛ اما چون این امر برای قاضی علم یقینی است و قاضی از هیچگونه تحقیقی که منجر به علم یقینی شود منعی ندارد دستیابی به یقین و قطعیت»؛ بنابراین در مجموعه مقالات نباید از استفاده از روش‌های علمی کشف جرم غافل شد و از ابزارهایی که دانش بشری در این زمینه فراهم کرده است استفاده کرد؛ ضمناً این موضوع تلویحاً از میان مقالاتی گرفته شده است که بین شهادت

شرعی و اقرار و شهادت که دلیل شرعی محسوب نمی‌شوند و هر یک تحت قواعد خاصی درج شده است تفاوت قائل شده است؛ مثلاً در اصل ۱۳۱ قانونگذار شهادت شرعی را اینگونه تعریف کرده است: «شهادت شرعی آن چیزی است که شرع آن را معتبر و صحیح بداند خواه مفید علم باشد یا نباشد» و این خود نشان می‌دهد که قانونگذار در جرایمی غیر از مجازات؛ علاوه بر ایجاد علم و وجدان در قاضی معتبر شمرده می‌شود و معنای مخالف این عبارت این است در مواردی که اقرار یا شهادت دلیل شرعی محسوب نمی‌شود باید برای قاضی، علم کسب کند یا با سایر ادله و امارات موجود مطابقت داشته باشد؛ ضمناً ماده ۲۱۲ ق.م.ا. ۱۳۹۲ نیز مؤید آنچه گفته شد، است. از آنچه در مقاله مذکور گفتیم چنین بر می‌آید که قانونگذار جدید به علم و اعتقاد وجدانی قاضی اهمیت زیادی داده است؛ به گونه‌ای که در صورت تعارض علم قاضی با سایر ادله قانونی، علم قاضی صاحب تصمیم است؛ البته این موضوع منوط به این است که علم قاضی روشن و مستند به دلیل باشد. به نظر می‌رسد مقصود قانونگذار این بوده است که برای صدور حکم براساس علم قاضی، ادله مخالف آنچنان کیفیت یا کمیت نداشته باشد که اعتقاد وجدانی قاضی را مخدوش کند؛ زیرا در صورت بروز این موضوع، علم یقینی‌تری وجود ندارد که قاضی بتواند تصمیم خود را بر آن مبنا قرار دهد؛ درضمن در مواد قانونی با دقت بکار می‌رود که قانونگذار ترکیبی از نظام ادله حقوقی و معنوی را در امر حدود و قضا و دیات اتخاذ کرده است. این موضوع از آنجا نشأت می‌گیرد که قانونگذار در ماده ۱۶۱ قانون ۱۳۹۲ که به عنوان یک قاعده کلی در قواعد عمومی حاکم بر ادله اثبات دعاوی کیفری گنجانده شده است، پزشکی قانونی را دلیل بر تمامی جرایم دانسته است. مسلماً وجود چنین ماده‌ای به این معناست که حدود با علم قاضی نیز قابل اثبات است.

علم قاضی در قانون فرانسه

ماده ۲۱ ق.آ.د.م فرانسه مقرر می‌دارد: «دادرس قادر است رأساً انجام هرگونه ترتیب تحقیقی قابل پذیرش را دستور دهد». قانونگذار فرانسوی در این ماده به قاضی این اختیار را داده است که برای کسب علم به هر تحقیقی که لازم بداند متوسل شود. این امر خود اهمیت علم قاضی را برای رسیدن به حقیقت نشان می‌دهد که در ماده ۲۵۵ قانون فوق‌الذکر نیز تأکید شده است: «هرگاه قاضی برای صدور رأی قطعی عناصر کافی را نداشته باشد در هر مقطعی که می‌شود، می‌تواند نسبت به صدور دستور تحقیق اقدام کند». تأکید مجدد قانونگذار فرانسوی بر تحقیق، همگی حاکی از اعتبار و اعتبار علم قاضی برای کشف حقیقت است؛ اما برای قاضی شرط کرده است که تحقیقات مورد قبول قانون قرار گیرد، در این مواد آزادی قاضی در تحقیقات پشتیبانی می‌شود اما:

الف) این آزادی نباید به قواعد مربوط به اعتبار دلایل لطمه‌ای وارد کند؛ به‌عنوان مثال در فرض منع قاضی از استناد به شهادت یا سوگند این آزادی نمی‌تواند در تحقیقات ممنوع دخالت داشته باشد و در نتیجه رسیدگی دخالت کند.

ب) اختیارات قاضی باید به گونه‌ای اعمال شود که او را بی‌طرف نگذارد و او را در معرض اتهامات و جانبداری از طرفی که به نفع اوست مواجه نسازد و به آزادی شخصی و شرافت خانوادگی هر یک از طرفین دعوا لطمه‌ای وارد نکند (کاتوزیان، ۱۳۹۳، ۶۸۸). برخی شرایط تحقیقات مورد قبول قانونگذار شرایطی هستند که در مواد ۲۶۶ الی ۲۸۵ قانون آمده است که جهت آگاهی بیشتر مطالعه آنها توصیه می‌شود.

این قاعده اصلی‌ترین عبارتی است که در سال‌های اخیر مورد قبول بسیاری از کشورها قرار گرفته است؛ هرچند تفاوت‌هایی نیز بین آنها وجود دارد. در آمریکای لاتین از زمان تصویب قانون فدرال مکزیک این فرمول روزه‌روز

توسعه یافته است؛ براساس این فرمول، قاضی می‌تواند در هر لحظه (در هر مورد) تصمیم به پذیرش هر وسیله اثبات هر دلیلی بگیرد.

قانون آیین دادرسی اروگوئه در بند ۳ ماده ۲۴ الهام گرفته از این فرمول است و تعهد احترام به حق دفاع طرفین را به آن اضافه می‌کند. مقررات مشابهی را می‌توان در قانون آیین دادرسی مدنی ایتالیا مشاهده کرد؛ در این زمینه باید به مواد ۹۸۲ و ۹۸۸ بلژیک و مواد ۴۶۶ و ۴۹۳ و ۵۵۱ برزیل اشاره کرد.

می‌توان نتیجه گرفت که در اکثر نظام‌های حقوقی به قضات اختیارات گسترده‌ای برای کشف حقیقت موضوع داده شده است و دلیل آن این است که قضات تماشاچی منفعل نیستند؛ بلکه وظیفه کشف حقیقت را دارند؛ البته این به معنای پذیرش همگانی این اختیارات نیست؛ همانطور که هنوز در آلمان، اسپانیا، ترکیه و ژاپن پذیرفته نشده است؛ علاوه بر این نباید فرض کنیم که پذیرش این قوانین، مرز بین اختیارات طرفین دعوا را کاملاً تضعیف کرده است (حسینی نژاد، ۱۳۸۲، ۶۲).

البته این اختیارات قضات مطلق نیست و نمی‌تواند در هر موضوعی تحقیق کنند. در ماده ۸ ق.آ.د.م فرانسه آمده است: «قاضی نمی‌تواند براساس مواردی که در دعوی مطرح نشده است، رأی صادر کند؛ حتی قاضی می‌تواند از بین ارکان به مواردی که طرفین برای اثبات ادعای خود صریحاً بیان کرده‌اند توجه کند در مذاکرات مطرح شد که آنها خودشان به آن استناد نکرده‌اند».

طبق قانون ایران، قاضی نمی‌تواند در موردی که از طرفین دعوی (ذینفع) درخواست نشده است، ورود، رسیدگی، رسیدگی و صدور حکم کند؛ اما ماده فوق به قاضی، اختیار رسیدگی و رسیدگی به مواردی را که طرفین به آن اشاره کرده‌اند و در مذاکرات یا اسناد ارائه شده به طور ضمنی بیان شده و صریحاً مورد تأکید قرار نگرفته است و رسیدگی به ماهیت آنها نیز است قانون ایران پذیرفته شده است؛ مثلاً در مذاکرات یکی از طرفین تلویحاً به موضوعی مرتبط با موضوع اصلی اعتراف می‌کند؛ در این صورت قاضی می‌تواند این قرار را بررسی و رسیدگی کند و آن را در دعوی مؤثر بداند و تصمیم خود را مستند کند.

علم قاضی در حقوق فرانسه به حدی از اهمیت رسیده است که تنها دلیل مهم در امور کیفری محسوب می‌شود و سایر ادله از جمله میزان اعتبار اقرار و شهادت شهود مبتنی بر آگاهی آنان است. برای قاضی ایجاد می‌کند و اعتبار آنها درجه علم قاضی سنجیده می‌شود؛ براساس ماده ۴۴۶ ق.آ.د.ک فرانسه، ارزش هر دلیل براساس سطح علمی است که برای قاضی ایجاد می‌شود و این قاضی است که دلیل را اثبات می‌کند؛ بنابراین قاضی فرانسوی می‌تواند به هر سندی استناد کند و شواهد و آنچه برای اثبات حق و کسب علم برای او مؤثر است ذکر کند (دیانی، ۱۳۸۴، ۲۸۲۴).

اهمیت و اختیار دیگری که قانونگذار فرانسوی برخلاف قانونگذار ایرانی برای علم قاضی در دادرسی فوری قائل شده است، استقلال تصمیم قاضی و اجرای آن براساس علم وی است. در تبصره ۲ ماده ۴۳۶ ق.آ.د.م ایران، اجرای دستور موقت منوط به تأیید رئیس حوزه قضایی (در رویه جاری، رئیس مجتمع قضایی مربوطه) است. این موضوع یکی از مواردی است که علم قاضی صادرکننده قرار را مخدوش می‌کند. قاضی مربوطه با بررسی مدارک و گفت‌وگو با طرفین و استماع دفاعیات در مواقع ضروری و در موارد خاص تحقیقات تکمیلی را انجام داده و از مجموع این موارد متوجه فوریت و اهمیت موضوع شده و دستور صادر کرده است؛ اما برای اجرای آن باید رئیس حوزه قضایی نیز آن را تأیید کند؛ به عبارت دیگر مقام بالاتر نیز باید موضوع را بررسی و فوریت موضوع و لزوم صدور دستور را تأیید کند؛ البته در

بیشتر موارد مقام بالاتر فقط به مطالعه مطالب و مستندات موجود در پرونده می‌پردازد و تحقیقات بیشتری را انجام نمی‌دهد. عدم انجام تحقیقات بیشتر به معنای خارج از اختیارات او نیست؛ بلکه معمولاً تکمیل تحقیقات توسط قاضی تحقیق را فرض می‌کند. این امر مانع از مخالفت رئیس حوزه قضایی نخواهد شد و در صورت مخالفت دستور صادره قابل اجرا نخواهد بود. به نظر می‌رسد قانونگذار ایران برای تجمیع موضوع می‌خواسته تعیین فوریت را به دو قاضی مختلف واگذار کند. این رویه در نگاه اول اتفاق خوبی است و در بیشتر موارد منجر به تأیید رئیس حوزه قضایی می‌شود. صرف نظر از این موضوع، با توجه به اینکه رسیدگی به دعوی اصلی ماهوی شروع نشده و قرار موقت صرفاً با تقدیم مستندات و بررسی‌های صورت گرفته صادر شده و با توجه به فوریت موضوع در صورت وقوع یا عدم توافق بین قاضی صادرکننده و رئیس حوزه قضایی، نظر رئیس حوزه قضایی مبنای اعتبار و اقدام خواهد بود و عملاً امکان اجرای آن وجود ندارد. به نظر می‌رسد در این موضوع علم مرجع بالاتر (رئیس حوزه قضایی) نسبت به علم قاضی تحقیق ارجح تر فرض می‌شود. از نظر قانونگذار ایران هر کاری که قاضی تحقیق در تشخیص فوریت موضوع انجام داده باشد در مقابل رئیس حوزه قضایی بی‌ارزش تلقی می‌شود و عملاً قاضی تحقیق، قاضی تحقیق فرض می‌شود و این قابل قبول نیست؛ زیرا این قاضی بازپرس است که زمان بیشتری را صرف پرونده و گفت‌وگو با طرفین می‌کند به اظهارات و دفاعیات آنها گوش می‌دهد و در برخی موارد ممکن است در پرونده منعکس نشود و آگاهی قاضی از مجموع اظهارات شفاهی قاضی و در صورت نیاز تحقیقات بیشتری انجام شده است؛ مثلاً اگر قاضی تحقیق بنا به ضرورت، اوضاع و احوال پرونده را در محل حاضر مشاهده کرده و به انبساط روحی رسیده است، چگونه رئیس حوزه قضایی بدون توجه به جهات موضوع و آنچه دیده است، رسیدن به یک گسترش ذهنی آیا به مخالفت با عقیده خود رسیده و علم خود را به دست آورده است؟ این سؤال ممکن است در دعوی ماهوی مطرح شود، علم قاضی موجب صدور حکم می‌شود؛ اما در تجدیدنظرخواهی نقض می‌شود و بیان می‌شود که علم قاضی در آنجا نیز حجیت ندارد. در پاسخ باید گفت: در رسیدگی ماهوی چون فوریت در ماهیت موضوع جایگاهی ندارد، قاضی با فراغت اقدام به رسیدگی، تعیین کارشناسان، احضار شهود و هر اقدامی که لازم بداند انجام می‌دهد و دانش او را به دست آورد که زمان در این موضوع مطرح نیست و در مورد تجدیدنظر نیز قضات، تحقیق را مطالعه و در صورت لزوم تحقیقات تکمیلی یا تشکیل جلسه و دعوت از طرفین و استماع اظهارات و دفاعیات آنان است و وقت نیست؛ بنابراین در این زمینه نمی‌توان علم قاضی را نادیده گرفت؛ اما در دادرسی فوری عملاً قاضی رسیدگی کننده اعتبار ندارد؛ بلکه علم مرجع بالاتر به عنوان رئیس حوزه قضایی است که از نظر قانونگذار ملاک عمل است و قاضی رسیدگی کننده در عمل است؛ مانند مسئول تحقیق و پیشنهاددهنده موضوع نه تصمیم گیرنده قضایی؛ اما قانونگذار فرانسوی علم قاضی یا قاضی را معتبر دانسته و اجرای دستور یا دستور را منوط به تأیید مرجع دیگری قرار نداده است که این امر به خوبی نشان از اهمیت قانونگذار فرانسوی نسبت به علم است.

حجیت و اعتبار علم قاضی از منظر حقوق فرانسه

با توجه به اینکه در حال حاضر دو نوع نظام ادله اثبات جرایم وجود دارد که یکی سیستم ادله قانونی و دیگری نظام علم و ایمان و اعتقاد درونی قاضی است. قانون قدیم فرانسه که از نظام دلایل حقوقی پیروی می‌کرد، شکنجه متهم را برای گرفتن اقرار مشروع می‌دانست؛ اما در قرن هجدهم، نظام دلایل حقوقی مورد انتقاد شدید فیلسوفان و حقوقدانان مشهوری چون ولتر و باکاریا قرار گرفت و انتقادهای ویژه در راستای قانونی بودن شکنجه و آزار و اذیت متهم برای گرفتن اعتراف بود.

در نهایت انتقادات مذکور باعث شد که نظام ادله حقوقی پس از انقلاب کبیر در اواخر قرن هجدهم در حقوق فرانسه منسوخ شود و نظام دلایل معنوی جایگزین آن شود. در این نظام، اصل و مبنای اثبات جرایم، اقناع وجدان بی‌آلایش، علم، یقین، اطمینان و آرامش روح قاضی است.

بنابراین کسب رضایت وجدان در حقوق فرانسه آنقدر اهمیت دارد که تنها دلیل مهم در امور کیفری تلقی می‌شود؛ یعنی همه دلایل دیگر مانند اقرار و شهادت شهود معمولاً به میزان علمی که برای قاضی ایجاد می‌کنند برمی‌گردد و حقانیت آنها با میزان علم ایجاد شده در وجدان قاضی سنجیده می‌شود.

این موضوع در ماده ۳۵۳ ق.آ.د.ک فرانسه به صراحت بیان شده است؛ بنابراین قاضی فرانسوی می‌تواند به هر سند و مدرک و دلیل و مدرکی که برای اثبات حق خود و کسب علم مؤثر باشد استناد کند و کسب علم مهمترین دغدغه فکری قاضی فرانسوی است.

استثنائات تمسک قاضی به علم خود در حقوق فرانسه

اصل آزادی دلیل در حقوق جزای فرانسه (که از زمان ناپلئون مطرح شد) مقرر می‌دارد: «اثبات وقایعی که مؤثر در دعوا هستند، می‌توانند توسط هر دلیلی ثابت شوند».

در حقوق جزای فرانسه هرچند اصل آزادی در نوع دلایل و آزادی قاضی در ارزیابی آنها برای اثبات جرایم شناخته شده است؛ اما این آزادی به طور مطلق نبوده؛ بلکه آزادی در امر قبول دلایل و ارزش هر دلیل با محدودیت‌های ناشی از اعتبار ادله قانونی مواجه شده است.

گرچه کشف حقیقت، هدف و منظور اساسی پرونده کیفری است؛ درعین حال این حقیقت نمی‌تواند به هر وسیله‌ای؛ ولو نامشروع به دست آید. شأن و منزلت دستگاه قضایی و احترام به عدالت و حقوق انسانی مستلزم جلوگیری از بکار بردن وسایلی است که ارزش‌های اساسی تمدن بشری را به مخاطره می‌اندازد؛ به‌همین دلیل شکنجه منع و مطرود شده است. ماده ۱۸۶ قانون جزای فرانسه (و ماده ۵۷۸ ق.م.ا ایران) برای هرگونه ایراد صدمه به تمامیت جسمانی متهمان، کیفر تعیین کرده و دستگاه قضایی علیه استنطاقات به ستوه آورنده، عکس‌العمل نشان داده است. رویه قضایی طرق غیرصادقانه و نامشروع تحصیل دلایل و رفتار تحریک‌آمیز مقامات پلیسی را محکوم می‌کند؛ بنابراین در حقوق فرانسه محدودیت‌هایی برای «اصل آزادی دلیل» وجود دارد. قانونگذار گاهی اثبات بعضی وقایع را ممنوع می‌سازد؛ از جمله ماده ۳۵ قانون ۲۹ ژوئیه ۱۸۸۱ در مورد مطبوعات متهم را از اثبات صحت مستندات افتراآمیزی که به زندگی فرد مربوط می‌شود ممنوع می‌سازد؛ از طرف دیگر قاضی باید ارزش اثباتی برخی از صورت مجلس‌ها را محترم بشمارد؛ بنابراین قاضی نمی‌تواند به صرف انکار متهم توجه نماید و یا برای منتفی ساختن صورتجلساتی که تا ارائه دلیل مخالف معتبر است تنها به قرائن و امارات ترتیب اثر دهد؛ همچنین قاضی به شهادت و یا نوشته‌های متناقض یا صورتجلساتی که تا جعلی بودن آنها اثبات نشده دارای اعتبار قانونی است ترتیب اثر نمی‌دهد؛ بنابراین نظر بر این است که قاضی نباید در تحصیل دلیل خود را به سطح بزهکاری تنزل دهد که مرتکب جرم و حيله و تقلب شده است؛ زیرا این امر برخلاف شأن و مقام و منزلت دستگاه قضایی است (گلدوزیان، ۱۳۸۵، ۲۹۸).

نسبت علم قاضی در مقایسه با دلایل قانونی اثبات دعاوی

برخلاف آنچه نظام دلایل معنوی و اقناع وجدان قاضی معتقد است در اینجا لازم نیست دلیلی که وجدان قاضی را متقاعد کند معتبر دانسته شود؛ به عبارت دیگر در نظام دلایل معنوی آنچه معتبر است اقناع وجدان قاضی است و هر چیزی که به

این اقتناع دست می‌یابد دلیل است؛ اما در اینجا هرچند دلیل برای اثبات قضیه، وصف مطلق را ندارد و عینیت، کارکرد آنها هم نیست برای ایجاد علم در وجدان قاضی؛ ولی لازم است که مخالف علم قاضی نباشد؛ به این معنا که این ادله معتبر هستند؛ حتی اگر برای قاضی پرونده علم نداشته باشند؛ اما اگر قاضی به عدم صحت مندرجات آنها واقف باشد، نمی‌تواند براساس آنها تصمیمی صادر کند.

در یک کلام باید گفت که ادله حقوقی نه عینیت مطلق دارند و نه روش مطلق؛ بلکه دارای هر دو وصف به صورت نسبی هستند. علت مطلق نبودن آنها این است که اگر قاضی از عدم صحت آنها مطلع باشد، نمی‌تواند براساس آنها حکم صادر کند. دلیل عدم مشروعیت مطلق نیز می‌تواند این باشد که اگر در امری که مستلزم شهادت دو شاهد برای اثبات آن است فقط یک شاهد وجود داشته باشد و شهادت او منجر به علم قاضی به واقعیت شود، نمی‌توان حکمی صادر کرد. تصمیم براساس آن و دلیل دیگر اینکه روش مطلق در ثبوت دعوی مدنی نهایتاً به نظام دلایل معنوی منتهی می‌شود که مسلماً در زمان حاضر مورد قبول نیست.

سیر تحولات علم قاضی در امور مدنی

قاعده «منع تحصیل دلیل» در سیستم ق.آ.د.م بسیار اساسی و قابل توجه است. حسب این قاعده که وظیفه قانونی قضات را بررسی دلایل طرفین قرار می‌دهد، قاضی در حالت بی‌طرفی کامل و براساس ادله ابرازی طرفین دعوی تصمیم گرفته و رأی می‌دهد و از کسب دلیل برای خواهان و خواننده منع شده است. تجلی این قاعده را که برگرفته از اصول لیبرالیسم و الهام گرفته از قانون مدنی فرانسه است در قانون آیین دادرسی مدنی ایران مصوب ۱۳۱۵ به روشنی می‌یابیم.

ماده ۳۱۵ این قانون مقرر می‌داشت: «هیچ دادگاهی نباید برای اصحاب دعوی تحصیل دلیل کند؛ بلکه فقط به دلایلی که اصحاب دعوی تقدیم یا اظهار کرده‌اند رسیدگی می‌کند»؛ بدیهی است که مطابق نص صریح این ماده، علم دادرسی در زمره ادله اثبات دعوی قرار نمی‌گیرد (آهنگی، ۱۳۸۱، ۴۶)؛ اما اینکه افراد جامعه از فرصت‌های برابر برخوردار نیستند و صاحبان قدرت از ابزارهای متعددی برای بیان و اثبات ادعاهای خود استفاده می‌کنند غیرقابل انکار است. اکنون کسانی که از چنین امکاناتی محروم هستند، اکثر اوقات به ناحق محکوم می‌شوند. وجود این محرومیت و واقعیت‌های اجتماعی، قانونگذار را بر آن داشته تا در دیدگاه خود برای حفظ حقوق آحاد جامعه تجدیدنظر کند (همان، ۶۳).

در این راستا قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری (مصوب ۵۶/۳/۲۵) در ماده ۵ مقرر می‌دارد: «رسیدگی به کلیه دعاوی حقوقی ارزش و موعد اقامه دلیل برای اصحاب دعوی همان است که در قانون آیین دادرسی مدنی پیش‌بینی شده است؛ ولی دادگاه می‌تواند هرگونه تحقیق یا اقدامی را برای کشف واقع، به عمل آورد...». ماده مذکور تا حدود زیادی اختیارات قضات را گسترش داده و دست آنها را در کشف حقیقت باز گذارده است؛ لیکن محاکم رسیدگی به دعاوی حقوقی برای اصحاب دعوی تحصیل دلیل ننموده و صرفاً به بررسی ادله طرفین و ارزشیابی دلایل ابرازی به کشف حقیقت می‌پرداختند؛ پس از انقلاب اسلامی دیدگاه و رویکرد قانونگذار تا حد زیادی تغییر نمود؛ به عنوان اولین اقدام باید به قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی مصوب (۱۳۵۸/۷/۱۱) اشاره نمود. ماده ۶۵ این قانون مقرر می‌داشت: «در کلیه امور حقوقی دادگاه اعم از دادگاه حقوقی یا دادگاه صلح؛ علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین هرگونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد، انجام خواهد داد»؛ بدین ترتیب بعد از انقلاب اسلامی ایران با تقویت دیدگاه‌های فقهی حقوقی، بر اعتبار علم دادرسی تأکید شد و توسعه اختیارات قضات اساس و مبنای مستحکم‌تری

می‌یابد؛ لذا مشاهده می‌کنیم که ماده قانونی مذکور بر مقررات ماده ۸ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری موکداً صحه می‌گذارد (ستوده و سعیدی، ۱۳۹۶، ۲۱).

این دیدگاه در «لایحه قانونی تشکیل دادگاه مدنی خاص» (۱۳۵۸/۷/۱) نیز ادامه پیدا کرد.

ماده ۸ این قانون، اصحاب دعوی را از قید رعایت جری تشریفات آیین دادرسی مدنی فارغ ساخته و ترتیب رسیدگی را تابع مقررات شرع قرار داده بود که طبیعتاً تنفیذ دیدگاه‌های مشهور فقها را در حجیت علم قاضی در پی داشت؛ سپس ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی (۱۳۷۹/۱/۲۱) مقرر می‌داشت: «در کلیه امور حقوقی، دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوی، هرگونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد، انجام خواهد داد»؛ این مطلب قبال نیز در ماده ۸ قانون اصلاحی ۵۶ و ماده ۲۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی ۵۸ نیز تصریح شده بود؛ بدین ترتیب قانونگذار در قانون مصوب ۱۳۷۹ بر ادامه شیوه آیین دادرسی در رسیدگی به ادله و حتی تحقیقات بیشتر برای کشف واقع بر قانون سابق تأکید ورزیده است. ماده ۲۴۲ قانون مصوب ۱۳۷۹ می‌گوید: «دادگاه می‌تواند به درخواست یکی از اصحاب دعوی؛ همچنین در صورتی که مقتضی بداند گواهان را احضار نماید که جلوه‌ای از اختیارات قضات محاکم حقوقی برای کشف حقیقت است». ماده ۲۵۷ این قانون نیز مقرر داشته است: «دادگاه می‌تواند رأساً یا به درخواست هر یک از اصحاب دعوا قرار ارجاع امر به کارشناسی را صادر نماید»؛ همچنین در ماده ۲۶۵ قانون مزبور تصریح شده است: «در صورتی که نظر کارشناسی با اوضاع و احوال محقق و معلوم مورد کارشناسی مطابقت نداشته باشد، دادگاه به آن ترتیب اثر نخواهد داد»؛ یعنی اعتبار و ارزش امارات و دلایل، منوط به امتناع وجدان قاضی است. دلایل اثبات دعوی؛ چنانکه در ماده ۱۲۵۸ ق.م. بر شمرده می‌شوند، هنگامی اعتبار دارند که علم آور بوده و با علم قاضی معارض نباشند. هرگاه سخن از علم قاضی گفته می‌شود مراد علمی است که ناشی از دلایل و مدارک و موجود در پرونده و قطعاً مستند به آنها باشد است؛ چنانکه قانونگذار و متون متعدد قانونی تأکید بر مستدل و مستند بودن حکم دارند.

همانگونه که در مباحث گذشته مطرح شد مراد از علم، علمی است که با توجه به دلایل و تدقیق در اسناد قضیه به دست می‌آید، نه علمی که از طریق سحر، جادو و... به دست می‌آید؛ اما باید مطابق با واقعیت منطقی و دلایل عقلی باشد که قدرت رویارویی با ادله را داشته باشد، از یکسو مدارک و مستندات دلالت بر استحقاق یکی از طرفین دارد و از سوی دیگر علم قاضی حکم بر استحقاق طرف دیگر می‌نماید؛ فلذا این تضاد و جنگ بنوعی باید مختومه گردد تا پرونده منجر به رأی شود؛ در حالی که این علم در رسیدگی موضوعیت دارد و نه طریقت. در علم طریقتی حکم بر موضوع مترتب شده است چه به آن «علم پیدا کنیم یا نکنیم؛ ولی علم موضوعی باید به موضوع علم پیدا کنیم و این علم مقید شده که از طریق متعارف و منطقی پیدا شود مثل قسم، اقرار، سند و... در آن صورت اعتبار خواهد داشت»؛ بنابراین علم قاضی از دو طریق به دست می‌آید: ۱. مشاهدات عینی خودش و ۲. با بررسی دلایل و اطلاعات معین، قانونگذار در مورد کدامیک از علوم مورد نظر ساکت است؛ اما از بررسی متون حقوقی چنین برمی‌آید که منظور از معرفت نوع دوم است.

بحث و نتیجه‌گیری

در حقوق ایران با توجه به قاعده نظام ادله حقوقی در امور مدنی و با توجه به اینکه قانونگذار در جلد سوم قانون مدنی؛ از جمله باب دهم قانون آیین دادرسی مدنی دلایل حقوقی و علم حقوق مدنی را برشمرده است. قضاوت از روی نمونه دلیل قانونی محسوب نمی‌شود؛ لذا علم شخصی قاضی را نمی‌توان دلیل مستقلی در بین دلایل قانونی قرار داد.

از قواعد فوق‌الذکر می‌توان دلایل دیگری را بیان کرد؛ مثلاً مفهوم ماده آخر قانون مدنی یعنی ماده ۱۳۳۵ که در سال ۱۳۷۰ اصلاح شد و بیانگر تفکر قانونگذار پس از انقلاب است علم قاضی را معتبر ندانسته است؛ زیرا این ماده قانونی تنها در صورتی علم قاضی محسوب می‌شود که از احکام و اسناد حاصل شده باشد؛ همچنین از مواد قانون مجازات اسلامی که علم قاضی را حجت دانسته و در برخی از آنها به حجیت علم قاضی در حقوق مردم نیز اشاره شده است در ماده ۱۰۵ همین قانون نمی‌توان مجوزی برای معتبر دانستن علم قاضی در کلیه امور مدنی و خصوصی گرفت، آورده شود؛ زیرا اولاً مواد مذکور صرفاً برای حجیت علم قاضی در امور کیفری مفید است و ثانیاً در مواردی که حقوق افراد نیز ذکر شده است باید کنترل حقوق خصوصی ناشی از جرم دانست؛ البته نباید از این منظر برداشت کرد که مفهوم «حقوق الناس» منحصر به امور خصوصی نیست و بین امور مدنی و کیفری مشترک است؛ بنابراین مواد کیفری مذکور صلاحیت نقض انحصار دلایل قانونی مندرج در قانون مدنی و آیین دادرسی مدنی را نخواهد داشت؛ اگرچه علم قاضی را نمی‌توان دلیل مستقلی در امور خصوصی دانست؛ اما این بدان معنا نیست که علم قاضی فاقد اعتبار است؛ بلکه چون رسیدگی و ارزیابی دلایل قانونی برعهده قاضی است؛ اولاً دلیل معتبر خواهد بود و ثانیاً در صورتی که مفاد دلایل مذکور خلاف علم قاضی باشد و قاضی آگاه باشد. در صورت عدم صحت آنها نمی‌تواند دلایلی را که از عدم صحت آنها مطلع است مؤثر واقع کند و نمی‌تواند به مضمون سایر ادله توجه کند و براساس آنها حکم صادر کند؛ بنابراین ضمن پذیرش نظام دلایل حقوقی در عصر امروز باید به علم قاضی بیش از گذشته اهمیت داد. این رویکرد قانونگذار در برخی از مواد قانون آیین دادرسی مدنی جدید به وضوح دیده می‌شود؛ به عبارت روشن‌تر با وضع قوانینی مانند ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م مصوب ۱۳۷۹ و رویکرد قانونگذار به کشف حقیقت در دعاوی؛ اگرچه دلایل قانونی همچنان معتبر است؛ اما دیگر عینیت مطلق ندارند و به نحوی هستند که راهی برای رسیدن به واقعیت و از آنها برای ایجاد علم در وجدان قاضی استفاده می‌شود.

از طرفی چون قانونگذار اعتبار علم قاضی را مستقلاً تصریح نکرده است علم خارج از بینه معتبر نیست و فقط علم ناشی از ادله مورد تأیید قانونگذار قرار گرفته است. در صورت عدم مغایرت با آنها، طبق اصول ۱۶۶ و ۱۶۷ قانون اساسی، قاضی باید با توجه به دلایل قانونی موجود اقدام و نسبت به صدور رأی اقدام کند؛ به‌رحال قاضی را نمی‌توان ماشین پذیرش ادله قانونی دانست و قاضی بی‌اطلاع از واقعیات و بی‌چون‌وچرا به مقتضیات ادله قانونی رسیدگی می‌کند و علم خود را نادیده می‌گیرد، مجری واقعی عدالت است.

قانونگذار ایران با تصویب قوانینی مانند ماده ۸ اصلاحی قانون قضایی در سال ۱۳۵۶ تمایل خود را نسبت به تعدیل قاعده ممنوعیت تحصیل ادله ابراز داشته و در چندین قانون دیگر نیز بر این موضوع تأکید کرده است. قانون جدید آیین دادرسی مدنی در سال ۱۳۷۹ و ماده ۱۹۹ آن مرز بین ممنوعیت تحصیل دلیل و جواز تحقیق برای کشف حقیقت را مشخص کرده و قاضی را موظف می‌کند دقیقاً در هنگام اقدام به این دو قاعده بی‌طرفی را رعایت کند.

منابع و مأخذ

- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. ۱۳۵۶. دانشنامه حقوقی، تهران: امیرکبیر.
- حسینی نژاد، حسینقلی. ۱۳۸۲. ادله اثبات دعوی، تهران: میزان.
- حیدری، الهام. ۱۳۹۱. اصل آزادی تحصیل و ارزیابی دلیل در دادرسی کیفری ایران و انگلستان، رساله دکتری، دانشگاه تهران (پردیس قم).
- داداشی نیکی، محمدرضا. ۱۳۹۱. «ماهیت علم قاضی»، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، شماره ۱۶.
- دیانی، عبدالرسول. ۱۳۸۷. ادله اثبات دعوا در امور مدنی و کیفری، تهران: میزان.
- زراعت، عباس و امید متقی اردکانی. ۱۳۹۴. «تعارض ادله اثبات دعاوی کیفری؛ پیامدها و راهکارها»، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، شماره ۷.
- ستوده، حمید و علی سعیدی. ۱۳۹۲. «حجیت امارات قضایی بر مبنای علم قاضی فقه و اصول کاوشی نو در فقه»، شماره ۲۰.
- عظیمی، محمد. ۱۳۸۷. ادله اثبات دعوا، تهران: نصر.
- کاتوزیان، ناصر. ۱۳۹۳. فلسفه حقوق، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کریمی، سید عباس. ۱۳۹۱. ادله اثبات دعوا، تهران: میزان.
- گلدوزیان، ایرج. ۱۳۹۰. ادله اثبات دعوی، تهران: دادگستر.
- محمدی، پژمان. ۱۳۸۹. «محدودیت‌های موضوعی سوگند در دعاوی مدنی»، شماره ۱۲.
- معرفت، محمدهادی. ۱۳۹۴. «حجیت علم قاضی در ارتباط با رجوع به کارشناس»، فصلنامه حق.